

## پیدایش نادر

### میرویس غلیجانی و اسد الله ابدال

میرویس از مردم قندهار بود که در زمان سلطان حسین صفوی از بد رفتاری فرمانروایان آنجا به ستوه آمد و چون شکواییه اش به دربار چاره ساز نبود راهی مکه شد و پس از بازگشت دوباره به قندهار در سال 1121 هجری گرگین خان فرمانروای قندهار را با نیرنگ کشت و دلخک و دلارام را جزو کشور خود گردانید در سال 1123 اسدالله ابدالی که در هرات سکونت داشت قلعه ی هرات را تسخیر کرد و به سرکشی پرداخت .

محمود پسر میرویس مردی نیرنگ باز بود و برای بدست آوردن تاج و تخت در سال 1134 آهنگ کشور گشایی سر داد ابتدا قلعه ی کرمان را تصرف کرد سپس به اصفهان رفت و در جلون آباد(4 فرسخی اصفهان) با لشکر سلطان حسین روبرو شد بعد از اندک جنگی سپاه افغانها پیروز شدند محمود از زنده رود گذشت و در فرح آباد نشست و تمامی باغها و زمین ها ی آنجا را در دست گرفت ترسایان جولاهه (جلفا) از پیشرفت وی ترسیدند و با محمود هم پیمان شدند تا اصفهان را تسخیر کنند با محاصره ی اصفهان و فقر خوار و بار در شهر مردم کارد به استخوانشان رسید درباریان چنین تدبیر کردند تا شاهزاده طهماسب میرزا را به ولیعهدی برگزینند و او را با هدف جمع آوری لشکر به کاشان بفرستند در این تگنا درباریان نادان خیانت پیشه کرده و تدبیر کردند شاه را از سلطنت خلع کنند و به پیش محمود بفرستند و چنین شد که محمود در سال 1135 به اصفهان وارد شد و بر تخت نشست و بدبختی بر سر ایران بیخته شد. طهماسب شاه با شنیدن این خبر در قزوین تاج گذاری کرد و چون افغان ها به دفع او همت گماردند به تیریز گریخت. خاک ایران به دلیل کارهای ناشایست او و پدرش دچار آسیبهای فراوان گردید و در هر گوشه کسی رایت خودسری برافراشت.

ملک محمود سیستانی که فرمانروای توس بود مشهد را تسخیر کرد عثمانیان آذربایجان را گرفتند و روسها با توپهای آتشین به رشت و لاهیجان لشکر کشیدند در این پیشامدها شاه طهماسب سرگردان از آذربایجان به مازندران شتافت.

در این میان محمود که سرمست و مغرور بود و راه و رسم کشور داری نمیدانست فرمان کشتن 31 شاهزاده ی صفوی را صادر کرد و سرانجام کارش به دیوانگی انجامید. و پسر عمویش اشرف در سال 1137 به پادشاهی رسید او نیز فرمان کشتن سلطان حسین را صادر کرد.

در این حین که خاک ایران در کشاکش سر کشان بود در سال 1136 نادر شاه از دره جرمن به لشکر کشی پرداخت و در آغاز مشهد را به کمک شاه طهماسب از ملک محمود باز پس گرفت و امنیت را در سراسر خراسان برقرار ساخت سپس به هرات لشکر کشید تا افغانیان سرکش را که در اطراف مشهد آشوب به پا میکردند سر جا بنشانند و چون افغانان را توانایی رزم با نادر نبود تسلیم شدند نادر افغانان را بخشید و اللهیار خان فرمانروای هرات را در همان منصب باقی گذاشت.

اشرف غلیجانی چون شنید نادر به جنگ با ابدالیان در هرات سرگرم است فرصت را غنیمت شمرد راهی خراسان شد نادر هم با شنیدن این خبر رهسپار اصفهان شد در دامغان دو لشکر با هم صف آرایی کردند و اشرف شکست خورد و به دره ی خوار پناه برد با شکست دوباره به اصفهان گریخت در اصفهان باز هم یارای مبارزه نیافت به فارس گریخت و اینگونه نادر اصفهان وارد شد.

پس از 40 روز اشرف نادان در شیراز سپاه دیگری بسیج کرد نادر برای سرکوب وی به شیراز لشکر کشید و این بار افغانان را تارو مار کرد اشرف نیز شبانه به گرمسیر گریخت و در آنجا بدست مردم بلوچ کشته شد

نادر به شوشتر شتافت و تازیان نافرمان آنجا را سرجای خود بنشانند سپس برای سرکوب رومیان راهی نهاوند شد و نهاوند و همدان را از رومیان پیراست و راهی کرمانشاه شد چند روز بعد از فتح کرمانشاه خبر رسید میاندوآب را که جایگاه تیره ی افشاریه است گروهی از رومیان چراگاه چارپایان

خود کردند نادر با استفاده از تاریکی شب به میاندوآب یورش برد البته دیده بان عثمانی سپاه را رویت کرد و رومیان را آگاه ساخت جنگ سختی در گرفت و رومیان که تاب برابری نیافتند به تبریز گریختند. شخصی به نام فرخ خان مکرری در این میان توطئه کرد تا نادر را به قتل برساند و پس از به دست آوردن نامه های نفاق انگیز وی و اظهار پشیمانی وی نادر از خون وی در گذشت ولی دستور داد او را از هر 2 چشم کور کنند.

روز دیگر نادر راهی تبریز شد رومیان با شنیدن این خبر به کوه مرجان پناهنده شدند و پس از اندک جنگی گریختند نادر فرمانروایی تبریز را به بیستون خان افشار بخشید .

احمد پاشا والی بغداد که برای یاری رومیان به کرمانشاه آمده بود با شنیدن این ماجرا پشیمان شد و روانه ی بغداد گشت .

در این میان افغانان کینه جو با آنکه نادر با آنها به نیکی رفتار میکرد و فرمانروایی هرات را از آنها نگرفت به خراسان تاختند و چون اللهیار خان با آنها متحد نشد ذوالفقار خان را بر جای وی گماردند هرچند نادر به ابراهیم خان (والی مشهد) سپرده بود تا زمان بازگشت خود از جنگ با رومیان با افغانان وارد جنگ نشود وی از این امر سر باز زد و با افغانان روبرو شد در این کارزار سپاهیان ابراهیم خان یا کشته شدند و یا فرار کردند و مشهد به دست افغانان افتاد خوانین خراسان شرمسار از این شکست رضا قلی خان را میانجی رسانیدن این خبر به نادر کردند. نادر پس از شنیدن این خبر به مشهد رفت و افغانان را از مشهد بیرون کرد .

این بار نادر به قصد گشودن هرات وارد جام شد و ابوطالب خان لالوئی حاکم و برادرش را که سرکش شده بودند هلاک کرد و با شکست ذوالفقار خان و اللهیار خان هرات جزو قلمرو نادری گردید. اینبار هم نادر جان اللهیار خان را به وی بخشید.

پس از این لشکر کشی شاه طهماسب و گروهی از همراهان او هوس کردند به تقلید از نادر شاه ایروان را فتح کنند علی پاشا فرمانده لشکر رومیان و نگهدارنده ایروان برای مصاف پیش آمد در نخستین روز جنگ ایرانیان پیروز شدند ولی بدلیل خستگی سپاه و نبود آذوقه شکست پیشه کردند و به سمت تبریز بازگشتند شاه و لشکریان به سوی زنجان و سلطانیه رفتند و در ابهر محمد علی خان بیگلر بیگی فارس با لشکر خود به شاه پیوست و شاه دلگرم از این امر به سوی همدان رفت و در نزدیکی همدان به جنگ پرداخت نخست محمد خان بلوچ به جنگ مبادرت کرد ولی یارای مبارزه نیافت و گریخت و شاه طهماسب شکست خورده به اصفهان بازگشت.

بزرگان عثمانی که از نادر هراسناک بودند دست سازش به سوی شاه دراز کردند و چنین پیشنهاد کردند شهرهاییکه نادر گشوده به دولت صفوی و شهرهای غربی رود ارس به دولت عثمانی واگذار گردد

نادر پس از هرات قصد گرفتن قندهار را کرد با شنیدن این خبر به مشهد رهسپار شد و فرستادگان را پند داد تا به سازشنامه گردن نهند در مشهد فرستادگانی را به کشور روس فرستاد تا شاید بدون جنگ و خونریزی از شهرهای ایران عقب نشینند روسها آستارا و گیلان را باز پس دادند و سازش سپردند ولی دربند و شهرهای شمالی رود کر را بشوند تسخیر ایروان رها نکردند .

نادر برای جنگ با رومیان ساز و برگ سفر درچید در این وضع چون شاه طهماسب پس از شکست از رومیان در آشکار و نهان با همه مخالفت میکرد او را در اصفهان گوشه نشین ساخته و فرزند شیرخوار وی عباس میرزا را پادشاه کردند.

لشکر دشمن در طاق کسری به انتظار ایستاده بودند نادر با حملهای غافلگیرانه رومیان را در خواب ابدیت فرو برد. رومیان بعید میدانستند نادر توانایی گذشتن از دجله را داشته باشد و به این امر دلگرم بودند نادر فرمان داد از نخلستان و مشکهای پر باد پلی برای عبور سپاه سازند و این چنین 4000 نفر از سپاهیان از پل گذشتند با محاصره ی بغداد و فقدان خوار و بار برای بغدادیان هر روز جمعی از فرط گرسنگی به نادر می پیوستند و این چنین احمد پاشا تصمیم گرفت درهای بغداد را بگشاید.

ولی داستان به همینجا ختم نشد دولت عثمانی عثمان پاشا نخست وزیر پیشین را که توپال نامیده

میشد به بغداد فرستاد بغداد با شنیدن این خبر دلگرم شد و احمد پاشا از گشودن دروازه اجتناب کرد با لشکر کشی نیروهای تازه نفس عثمان پاشا جنگ آغاز شد و در مرحله ی اول سپاه ایران شکست خورد و اسب نادر نیز از پای درآمد.

نادر پس از عقب نشینی به تجهیز قوای خود در همدان پرداخت و بار دیگر عازم کرکوک شد با وجود سختی کار نادر پیروز شد سرلشگر روم به درون قلعه پناه برد و نادر نامه ای اینگونه بر وی نوشت که مرد دلیر و جنگجو نباید از میدان بگریزد و به قلعه پناهنده شود اگر بیرون آیی با شمشیر و نیزه روبرو میشوی و اگر به درون آیی تا ابد آنجا زندان توست سرلشگر نه جواب نامه بداد و نه از قلعه خارج شد.

نادر روز بعد فرمان تاراج اطراف قلعه را صادر کرد در این شرایط به نادر خبر رسید با خروج او از کرکوک سرلشگر 20000 مرد را به فرماندهی ممش پاشا به پیش فرستاده خود سرلشگر نیز به گمان اینکه ممش پاشا یارای مقابله با نادر را ندارد به دنبال لشکر راه افتاد اما در این جنگ ممش پاشا تاب نیاورد پا به فرار گذاشت سرلشگر هم فرار را بر قرار ترجیح داد . نادر بعد از تسخیر کرکوک به بغداد رفت و آنجا را به محاصره درآورد احمد پاشا والی بغداد طلب پوزش کرد و دستور داد شهرهای ایران را که از رومیان گرفتند به ایران پس دهند .

محمد خان بلوچ که در زمان اشرف در دربار وی بود و پس از پیشرفت نادر به درگاه وی پناهنده شده بود فرمانروایی کوه کیلویه را بر عهده داشت و چون خبر شکست اولیه نادر در کرکوک به وی رسید در بهبهان و بنادر بناک سرکشی نهاد .

نادر با شنیدن این خبر رهسپار شوشتر شد و سپس به سوی بهبهان رفت محمد خان از نادر شکست خورد و به هرمز گریخت نادر نیز در پی او به شیراز لشکر کشی کرد گروهی را نیز به سرداری طهماسب خان وکیل جلایر به دنبال محمد خان روانه ساخت و هرمز نیز اینگونه فتح شد .

محمد خان به جزیره ی قیس(تازیان هوله) پناهنده شد شیخ هوله برای جبران نافرمانیهای گذشته اش محمد خان را دست بسته به نزد وکیل فرستاد .محمد خان را از دو چشم کور کردند و پس از چند روز رنج کشیدن مرد.

و اما پاشایان روم بعد از شنیدن خبر سرکشی محمد خان بلوچ و مشغول بودن نادر به جنگ با او به سرکشی آغازیدند نادر نیز برای سرکوبی آنان به اردبیل رفت به محض رسیدن نادر به شیروان حاکم آنجا (سرخاب خان)گریخت و قلعه ی شماخی به آسانی گشوده شد.

نادر سپس رهسپار گنجه شد ولی در راه خبر رسید عبدالله پاشا با لشگری سوی قارص آمده نادر نیز گروهی را مسئول کارهای گنجه کرد و خود عازم قارص شد و توانست عبدالله پاشا را از پای درآورد.

پادشاه ایروان نیز فرمانبردار نادر شد . نادر از گناه وی درگذشت . اسیران را آزاد کرد و فرمان داد تا به کشت و کار کوشند و ویرانیها را آباد کنند .

## قسمت 2: پادشاهی نادر

چون خاندان صفوی برافتاد و بایستی پادشاه بهتری بنیاد یابد و نادر نیز از این کار سر باز میزد بزرگان و سران در صحرای مغان مجلس بزرگی برپا کردند و همگی یک رای چنین گفتند که به جز نادر سر به تسلیم دیگری فرود نمی آوریم و این چنین نادر در سال 1148 تاج پادشاهی بر سر نهاد.

چند روز بعد تاج گذاری نادر به قصد گشودن قندهار بدان سو رهسپار شد .در بین راه خبر رسید علیمراد خان در کوههای بختیاری به گردن کشی سربرداشته و چون راهی آنجا شد علی مراد خان به کوهها گریخت و نادر و سپاهیاننش آنها را پیدا کردند و از میان بردند .به فرمان نادر دست و پای علیمراد خان را بردند و ی پس از 2 روز درگذشت.

نادر به سوی قندهار حرکت کرد به دستور نادر در جلوی قندهار شهری نو ساختند و برجهای بلندی در آن

بنا نهادند و به مدت 1 سال شهر را به محاصره درآوردند پس از آن بر بالای برجها توپهای قلعه کوب قرار داده و قندهار را هدف گلوله های آتشین کردند دسته هایی از سپاه به ویژه بختیاریان به قلعه یورش برده و آنجا را فتح کردند شهری که نادر بنا نهاد نادر آباد نامیده شد و محل سکونت تیره ی ابدالی گشت .حسین خان (فرمانروای قندهار)و خانواده اش نیز در مازندران ساکن شد.

نادر هنگامیکه آهنگ قندهار کرد شاهزاده رضا قلی میرزا را به گرفتن بلخ و طهماسب خان وکیل جلایر را به سرداری لشکر وی روانه کرد شاهزاده ازبکها را مغلوب کرد و پس از آن عزم بخارا نمود آنجا را نیز فتح کرد هنگامی که آهنگ حمله به قرشی اختیار کرد از نادر فرمان بازگشت صادر شد و شاهزاده بر حکم پدر گردن نهاد و به بخارا باز گشت.

نادر در هنگامیکه در قندهار بود نامه ای دوستانه به محمد شاه (پادشاه هندوستان) نوشت و از او خواست دو ولایت غزنین و کابل را که قبلا جزو خراسان بوده به ایران واگذارد محمد شاه نه تنها جوابی نداد بلکه پیک نادر را 1 سال زندانی کرد نادر برای بار دوم نامه ای اینگونه نوشت: «گویا کار ما را شوخی می پنداری اینک آماده باشید که شمشیر دو رویه کار ما با شما یکرو خواهد شد».

و نادر اینگونه به هندوستان لشکر کشید درابتدا غزنین را گشود و بعد کابل را با کمک دلیران کرد خراسان گرفت نادر به سمت پرکنه بهار از شهرهای جلال آباد پیشروی کرد و شاهزاده رضا قلی میرزا نیز در آنجا به شاه پیوست نادر فرمانروایی ایران را تا زمان بازگشت خود از هندوستان به او سپرد و وی را به ایران فرستاد و خود به همراه شاهزاده نصر الله میرزا راهی پرشاور شد ناصرخان سردار کابلی در پرشاور به کمین لشکر نادر نشست بود .نادر او را نیز مغلوب کرد در این میان به نادر خبر رسید که ابراهیم خان در جنگ با یاغیگران لگزیه داغستان در مرز شیروان کشته شده است نادر دو دل ماند که هند را بگیرد و یا انتقام خون برادر ولی چون بازگشت از آنجا به صلاح نبود این کار را به بعد واگذار کرد و عده ای از سران را برای ایمن سازی به شیروان فرستاد زکریا خان فرمانروای لاهور به نادر پناهنده شد نادر فرمانروایی لاهور را به او واگذاشت فخرالدوله ناظم پیشین کشمیر را هم به فرمانروایی کشمیر فرستاد .

پس از رسیدن نادر به مرز هندوستان خبر دادند محمدشاه به بسیج سپاه می کوشد .نظام الملک هم از کشور دکن به یاری محمد شاه پیوست و در کرنال اردو زدند .300 هزار سوار و 3000 عراده توپ و 2000 فیل مست آماده ی پیکار بودند .نادر چون این خبر را شنید خشنود گردید و گفت :«این ان بود که ما میخواستیم».

برهان الملک نیز با لشگری بیشمار برای یاری محمدشاه به پانی پت ده فرسخی کرنال آمده بود نادر فرمان داد گروهی از دلیران برگزیده را با ابزار جنگی به پانی پت بفرستند و آنجا را اردوگاه خود گردانند برهان الملک که از سپاه نادر بیمناک بود به سوی کرنال گریخت.نادر ابتدا به همراه گروهی از سران کار آزموده اش برای بررسی آرایش جنگی سپاه هند به نزدیکی کرنال رفت و سپس به اردوگاه بازگشت .روز بعد محمدشاه و صمصام الدوله و برهان الملک در سپاه هند و در طرف مقابل آنها نادرشاه و شاهزاده نصرالله میرزا در سپاه ایران به رزم پرداختند .در این جنگ 30000 نفر از سپاه هند کشته شدند.

صمصام الدوله و پسر و برادرش کشته شدند .برهان الملک و سایر بزرگان نیز اسیر گشتند. محمدشاه هم به کرنال پناه برد.

محمدشاه نظام الملک را نزد نادر فرستاد تا پیمان صلح بسته شود و این چنین شد .

روز دیگر محمد شاه و درباریانش به دربار نادر شاه رفتند و شاهنشاه آنان را گرامی داشت.

نادر در سال 1151 آهنگ شاه جهان پایتخت هندوستان نمود و محمدشاه در بزمی که ترتیب داده بود کلید خزانه را بدو سپرد و تختهای زرنگار به ویژه تخت طاووس را که بی همانند بود به نادر ارمغان داد.

چند شب بعد میان هندیان و ایرانیان در شاه جهان نزاع درگرفت گروهی از هندیان بر ایرانیان تاختند و فیل خانه ها را تاراج کردند چون خبر به نادر رسید بسیار خشمگین گشت و همانشب فرمان کشتار را صادر کرد بامداد آن روز سپاه ایران بر هندیان تاخت و تا توانست آنها را از دم تیغ گذرانید .و470 تنی را که

به فیل خانه یورش بردند به دار کشیدند.

محمد شاه برآن شد تا بزرگان گورکان را به میانجیگری نزد نادر بفرستند نادر نیز پذیرفت و درگیری را پایان داد. نادر بعد از این ماجرا تصمیم گرفت تا با خاندان گورکان پیوند خویشی برقرار سازد تا پدین سبب پیوند دوستی ایران و هند تثبیت گردد برای این منظور دختر محمد شاه را برای شاهزاده نصرالله میرزا خواستگاری نمود. و جشن عروسی باشکوهی برای این دو در کنار دریای هند برگزار شد.

چون نادر از مرگ برادر «ابراهیم خان» پریشان بود بیش از این ماندن در هند را به صلاح ندید و آهنگ بازگشت به ایران کرد نادر از سر تدبیر پادشاهی هندوستان را به محمدشاه بخشید و با بزرگان دربار از سر دوستی درآمد.

نادر با غنائم بسیاری به ایران بازگشت چون به رود اتک رسید در آنجا چند روز ماند تا پلی بسته شود و سپاه قادر به عبور باشند در این وقت دستور به تفتیش سپاه داد به شوند اینکه در نا آرامی های شاه جهان جواهرات بسیاری از هند به یغمای سپاهیان رفته بود سپاهیان از بیم بازخواست جواهرات را در آب افکندند و از پل گذشتند.

بعد از 40 روز نادر بر آن شد افغانان یوسف زالی سرکش را از میان بردارد 40000 سوار از آنان و تیره های دیگر افغان هزاره به نادر تسلیم شدند.

نامه هایی از سند به نادر رسید که خدایارخان عباسی فرمانروای آنجا به نافرمانی گرائیده است نادر اندرزنامه ای پر از بیم و امید بر وی نوشت تا شاید بدون جنگ و خون ریزی از سرکشی دست بکشد ولی وی در کمال دورویی یکی از پسرانش را به همراه چند تن از بزرگان با نامه ای نیرنگ آمیز به نزد نادر فرستاد نادر بر وی چنین پیام فرستاد:

«ما خواستیم فرزندان تو په گروگان نزد ما باشند و فرمانروایی سند را بر تو واگذاریم چون خواستت فریب بود و ما آگاه شدیم اینک آماده ی کارزار باش»

در این جنگ خدایارخان گریخت دسته ای او را اسیر کردند و نزد نادر فرستادند و خدایارخان با وجودیکه امیدی به زنده ماندن نداشت در کمال ناباوری مشمول بخشش شاهنشاه شد خدایارخان به پاس این بخشش سوگند وفاداری به نادر خورد و نادر نیز فرمانروایی سند را از او سلب نکرد .

از آنجاییکه شاه تهماسب در زمان درنگ نادر در هندوستان با شاهزاده رضا قلی میرزا از سر ستیز رفتار کرد خود او و پسرش عباس میرزا را کشتند و دیگر نام و نشان داری از صفویان باقی نماند در همان زمان خیر مرگ حسین خان غلیجانی از مازندران به نادر رسید و نادر از هر دو رهگذر آسوده گشت.

### قسمت سوم:

از آنجایی که ازبکهای بخارا و خوارزم بکرات به تاراج خاک خراسان دست میزدند پیوسته نادر در فکر سرکوبی آنان بود. پس از رسیدن نادرشاه به قندهار چون قصد خونخواهی ابراهیم خان داشت لشگری به سرداری فتعلیخان کوسه احمدلوی افشار و غنیخان ابدالی را روانه ی شیروان کرد و دستور داد آن گروه یاغی را در جنگ مشغول کنند تا خود نادر برسد و ریشه از ریشه شان برکند.

نادر روانه ی بخارا گشت ، فرمانروای بلخ به فرمان پادشاه از قبل تمام امکانات سفر را مهیا نمود از جمله 1100 کشتی بار و آذوقه و سلاح و... چون نادر به نزدیکی بخارا رسید ازبکان که چاره ای جز سازش نداشتند تسلیم شدند ،شهرهای غربی رودخانه از توران جدا شد و به ایران افزون گشت و فرمانروایی ماوراء النهرآمویه مانند قبل به سبب عذرخواهی ازبکان از همایون به ابوالفیض خان واگذار گردید.

البته گروهی از مردم توران از فرمانبرداری سرباز میزدند نادرشاه گروهی از جنگجویان را به سوی سمرقند و شهر های ترکستان فرستاد و مردم آنجا نیز زیر فرمان نادری رفتند.

20000 تن از جوانان دلیر بخارا و سمرقند و ترکان تیرانداز مرو و کاشغر نیز در قالب لشگریان نادر شاه درآمدند.

پس از آن به سبب آنکه در زمان درنگ نادر در هندوستان ایلبارس خان فرمانروای خوارزم بارها به خراسان تاخته بود و هنگامی که رضاقلی میرزا به سرکوب آنها اقدام نهاد به سمت خوارزم گریخت، نادر به این شوند به خوارزم لشگر کشید و البته قبل از آن اندرزننامه ای به خوارزم نوشت تا بهانه ای نباشد. چون این کار موثر واقع نشد نادر فرمان جنگ صادر کرد و لشگریان خوارزم را به خاک و خون کشید ایلبارس خان به دژ پناه برد و لشگر پادشاه دژ را در حصار گرفت تیره های سارت و ازبک امان خواستند و تسلیم شدند ولی ایلبارس خان و بزرگان زیر بار پوزش خواهی از شهنشا نشدند.

مردم دژ ایلبارس خان را دست بسته به نادر تحویل دادند و چون وی هیچ اظهار ندامت و شرمساری از رفتار خود نداشت و امیدی به بازگشتش نبود نادر فرمان به کشتنش داد.

هم زمان خبر رسید ابوالخیرخان فرمانروای قزاق به آهنگ یاری ایلبارس خان به خیره وارد شده است ابوالخیر چون خبر شکست ایلبارس خان را شنید از جنگ دوری جست و از خیره بیرون رفت.

مردم خیره با پایداری تمام از دژ حفاظت میکردند اطراف دژ خندق عمیقی از آب بود نادر دستور داد آب خندق را به بیراهه اندازند و با گلوله های سنگی دژ را آماج گلوله قرار دهند مردم دژ امان خواستند و تسلیم شدند نادر نیز از گناهشان درگذشت و فرمانروایی خوارزم را به یکی از معتمدین خود به نام طاهر خان سپرد و خود راهی کلات شد از کلات راهی داغستان گشت و شمخالی و سرخاب و اوسمی را که نافرمان روزگار بودند فرمانبردار ساخت.

البته اوسمی مدتی بعد دوباره گردن په سرکشی نهاد و با وجود مکر و فریب بسیاری که به کار بردند دوباره زیر فرمان همایون رفتند. پس از آن نادر مسقط را گشود.

زمانی که نادر در داغستان بود ازبکان خوارزم به دستگیری نور علی خان پسر ابوالخیر فرمانروای قزاق پرچم نافرمانی برداشتند و طاهر خان فرمانروای خیره را از حکمرانی خلع کردند شاهنشاه این بار شاهزاده نصر الله میرزا را روانه ی خوارزم ساخت بعد از رسیدن شاهزاده بزرگان آنجا از سرکشی دست کشیدند و شاهزاده نیز آنان را بخشید و به درخواست آنان ابوالمحمد پسر ایلبارس را که در رکاب شاهزاده بود و ابو الغازی نامیده میشد به پادشاهی خوارزم منصوب کرد.

در زمانی که شاهنشاه در تهران می بود رضا قلی میرزا در ری می نشست و سرکشی و جدا سرپهایی از او شنیده میشد چون شاه به داغستان رفت این رویه بالا گرفت پادشاه شاهزاده را به دربار احضار کرد، شاهنشاه سیاست و تادیب را بر رابطه ی پدر و فرزندی ترجیح داد و فرمان داد در یک دم چشمان شاهزاده را کور نمایند. به فتنه انگیزی بد گوهران لطفعلی خان افشار خالوی شاهزاده نیز دیده از تماشای جهان بر بست.

نادر عزم روم کرد چون عثمانیان دریافتند توانایی ایستادگی در برابر نادر را ندارند وزیر اعظم علی پاشا را برای سازش نزد نادر فرستادند نادر مردم ایران را واداشت تا از بد گفتن به خلفای سنی دوری جویند و این خصلت بزد که در زمان صفویان شایع شده بود از میان رخت بر بست.

شاهنشاه 5 شرط را برای سازش تعیین کرد:

- 1- کیش جعفری بعد از کیشهای جداگانه قرار گیرد
- 2- رکنی از رکان مسجد الحرام ویژه ی پیشوایان کیش جعفری گردد و در آنجا نمازهای 5 گانه بخواند
- 3- با حاجیان ایرانی بد رفتاری نشود
- 4- اسرای هر دو کشور آزاد کردند
- 5- هر دو کشور نماینده ای برای رسیدگی به کار اتباع خود در کشور مقابل داشته باشند

بزرگان روم بند 1 و 2 را نپذیرفتند نادر برای بار دوم نیز به روم نامه نوشت ولی کارساز نیفتاد پس نادر با سپاهیانش عازم روم گشت با وجود سختی فراوان راه لشگریان به روم رسیدند

احمد پاشا فرمانروای بغداد از سر آشتی با نادر درآمد و بند های 5 گانه را پذیرفت این چنین دولت عثمانی و روم نیز فرمانبردار نادر شد.

نادر هرچند در ابتدای کار سرزمین ایران را دوباره احیا کرد ولی در سه سال آخر و درست پس از بازگشت از داغستان خوی ناپسند بر وی چیره گشت اوضاع ایران در سالهای آخر رو به زوال گذاشت از این رو علی قلی خان برادر زاده نادر و گروهی از بزرگان افشاریه شبانه نادر را در سراپرده ی شهریار ی در فتح آباد خبوشان و در شب شنبه 11 جمادی دوم 1160 به قتل رسانیدند.

در آن زمان نصرالله میرزا و دیگر شاهزادگان در دژ کلات و علی قلی خان در هرات می زیستند

علی قلی خان با شنیدن این خبر به مشهد آمد و لشگری به گرفتن کلات فرستاد، شاهزاده و شاهرخ میرزا و امام قلی میرزا به شاه جهان پناه بردند دوست محمد خان، قوشچی شاهزاده، ایشان را به کلات بازگرداند و به مشهد برد. علی قلی خان ، نصرالله میرزا و امام قلی میرزا را در مشهد و رضا قلی میرزا و 16 تن دیگر از شاهزادگان را در قلعه ی کلات در یروز کشت و فقط به شاهرخ خان آن هم به سبب طفولیت امان داد. ولی وی را در ارگ مشهد به زندان افکند و شایع کرد او نیز کشته شده است .

علی قلی خان بر تخت نشست و سکه ای نیز به نام خود ضرب کرد و آن سکه به علیشاه معروف بود.

وی فردی بزم جو و باده پرست و فاسد بود و در مدت 1 سال تمام آبرو و خزانه ی دولت را به باد داد.

برادر کوچکتر او ابراهیم خان با او درافتاد سپاهیان که از کارهای علیشاه آزرده بودند با ابراهیم خان همدست شدند ،علیشاه که راهی در پیش رو نداشت به تهران گریخت ابراهیم خان گماشتگانی را در پی او به تهران فرستاد تا کورش کنند.

خوانین و رؤسای ایلات و مردم خراسان با شنیدن این خبر همه جا را در پی شاهرخ خان زیر پا گذاشتند ، او را از زندان بیرون آورده در سال 1161 به تخت پادشاهی نشانیدند.

ابراهیم خان با شنیدن خبر پادشاهی شاهرخ خان در تبریز به سرکشی پرداخت و با لشگری روانه ی خراسان شد در راه لشگریان سست حال وی از روی برتافتند و او را تنها گذاشتند ، ابراهیم خان با دست خالی به قلعه ی قلابور پناه برد مردم قلعه نیز نامردی نکردند و او را در بند به شاهرخ خان تحویل دادند ابراهیم خان به مشهد نرسیده در راه مرد.

علیشاه هم به کیفر کشتن شاهزادگان کشته شد

<http://www.cloob.com/club/post/show/clubname/esfand/topicid/1548625/wrapper/true>